

منِ پاییز

نگین دلیری

www.ketab.ir



سرشناسه: دلیری، نگین - ۱۳۷۹  
عنوان و نام پدیدآور: من باییز / نگین دلیری  
مشخصات نشر: تهران / ایجاز / ۱۳۹۹  
مشخصات ظاهری: ۶۶ ص.  
شابک: ۳-۷۴-۶۷۴۱-۶۲۲-۹۷۸  
موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴  
رده بندی کنگره: ۱۳۹۹ / PIR ۸۳۶۱  
رده بندی دیویی: ۸۸۱/۶۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۴۰۳۷۴

منی پاییز

نگین دلیری

ویراستار: افسانه نظری

چاپ اول ۱۳۹۹

شمارگان: ۳۰۰

بارک: ۳-۷۴-۶۷۴۱-۶۲۲-۹۷۸

صنایع پستی ناشر: ۹۷۳-۱۳۱۴۵

تلفن: ۶۶۹۱۵۴۷۵-۰۹۱۲۹۳۴۱۲۳۹

تلسکس: ۶۶۱۱۵۲۲

آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۴، واحد ۱۰، کارگر جنوبی،

کوچه مهدی زاده

[ejazzbooks@gmail.com](mailto:ejazzbooks@gmail.com)

[instagram:ejazzbooks](https://www.instagram.com/ejazzbooks)

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

## مقدمه

یک روزی در عمق کلافگی ماه غدغه‌هایم دست دلم را گرفتم و زمزمه کردم "بی‌شک روزی نویسنده خواهم شد!" آن‌تر جدی که تن تک‌تک نقاشی‌هایم و نظریه‌های روان‌شناختی جا شده در پیچ‌وتاب ذهنم بلرزد، آن قدر جدی در انزوای قصه‌ها فرو می‌روم که هیچ رویکردی برای مقابله با پیچ‌وخم کلماتم را نداشته باشد. با خودم می‌گفتم، هجمه‌ها را جوری باید ر آغوش کشید، دردها را جوری باید تسکین داد، هر کسی راه فراری دارد شاید بکند، دفاعی این تن روان‌رنجور هم همین باشد؛ نوشتن، نوشتن برای زندگی؟ زندگی برای نوشتن؟ فراری زیبا به عمق جهانی دیگر، تمام انتخاب و رؤیا و خواسته‌های من، از این زندگی است. شاید تمام این تخیل‌ها جوری توهم ذهنم باشد، اما وقتی جلوی آینه شکلکی را دریاوری، بی‌شک تصویر درون آینه، کیفیت صاحب ادا را ندارد، اما بازتابی کوچک از خود اوست. شاید هیچ‌وقت نویسنده نشوم، چون در قاموس ذهنم آن قدر حجم و درک این واژه‌ی هفت حرفی سنگین است که شاید تنها اعجوبه‌هایی چون بی‌شمار نویسندگان پُر دانش مشرق زمین و

مغرب زمین، توان حمل مسئولیتش را داشته باشند، اما این من کوچک، تمام جانش را می‌دهد تا حداقل بازتاب کوچکی باشد از این آینه‌ی به ژرفای جهان و این "من پاییز" خلاصه شده‌ی تمام روزهای نوجوانی و جوانی‌ام را در آغوش کشیده. زمانی که می‌نوشتیم با گوش شنوا و چشمی بینا، بی‌آن که کسی گوش شنوایم باشد و چشمی بیننده‌ام! واژه‌ها را در آغوش بگیر... هرگاه حسی در تو متبلور شد، تو نیز فارغ از هرگونه جنسیت و هویت و مالکیت من پاییزی! حالا، این‌جا در مرکزیت زندگی هستم و تجربه می‌کنم پرواز بدون بال را. در تمام سال‌هایی که کنج اتاق کوچک دلم می‌نوشتیم و برای آینه زمزمه می‌کردم، ردای لمس این "من پاییز" بود که نفسی می‌شد برای ریه‌های مجنون و واژه‌هایم را تقدیم می‌کنم به خدایی که اگر نگاهش نبود، هیچ‌گاه عسرم حتی به راه رفتن هم قد نمی‌داد. به دختری که تا به امروز حال دلش را همین واژه‌ها خوش کرد، به مدری که سابه‌ی سر بوده و مادری که نگران بی‌قراری‌هایم و برادرانم امثال سل و امیرعلی که عشق را به من هدیه دادند و رفیق جانم، هما پوراصفهانی عزیز و دختر معصومی تبار که همواره یاری‌رسان و همراه من بودند.